

گزارش کمیته سیاسی و سازماندهی

به

کنگره اساسگذار حزب نوین مردم افغانستان

کابل ۲۶ عقرب ۱۳۹۵

رفقای گرامی،

نماینده گان کنگره اساسگذار حزب

برای من جای افتخار بزرگیست که به نماینده گی از کمیته سیاسی و انسجام کنگره حاضر گزارشی به کنگره اساسگذار حزب ما ارایه میکنم که تحلیلی از وضعیت کنونی جامعه ما، جنبش مترقی افغانی، وضعیت گیتی و گذشته جنبش انقلابی جهانی است.

از فروپاشی حزب- دولت دموکراتیک افغانستان تا کنون سازمان بزرگی که بتواند در عرصه سیاسی کشور ممثل آرمانها، مطالبات و منافع خلق زحمتکش و ستمدیده افغانستان باشد، تشکل نکرده است. ما اینک سنگبنای چنین سازمانی را می گذاریم و با شجاعت و هشیاری برای متشکل ساختن ده ها هزار انسان زحمتکش و جوانان بیدار و آگاه به مبارزه شکیبای دسته جمعی می پردازیم. تلاشهای مشترک ما در چوکات ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان برای تأسیس یک حزب بزرگ به اساس پلاتفورم آن ائتلاف به نتیجه نهایی خود نرسیدند. علاقه مندی شماری از نهاد های مشمول ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان به شرکت در دستگاه حاکمیت کنونی به خاطر به دست آوردن امتیازات و تلاش آنها برای داشتن تفوق ناموجه در حزب واحد، برنامه اولی ما را اخلال کرد. حزبی که امروز به تأسیس آن اقدام میکنیم باید به چنان اقداماتی دست یازد که خلای نبودن یک سازمان پیشرو و متعلق به دنیای کار را پُر کند و خود به محرک جنبش مردمی و دموکراتیک کشور مبدل گردد. حزب ما استراتیژی مطروحه در پلاتفورم ائتلاف احزاب و سازمانهای دموکرات و ترقیخواه افغانستان را برای متحد ساختن نیرو های مترقی کماکان دنبال خواهد کرد.

حزب ما در شرایط بسیار حساس تاریخ کشور به فعالیت خود آغاز میکند. وضعیتی که در آن قرار داریم خواهان طرح ریزی یک برنامه دقیق ولی متکی به خواسته‌های مردم و مطالبات حرکت ترقی‌جویانه اجتماعی است. تحلیل این وضعیت نخستین مرحله اقدامات بنیادی ما را تشکیل میدهد.

بخش اول : وضعیت کنونی جامعه افغانی

۱. ماهیت نظام و توهم وجود و عملکرد دموکراسی،

صورت کلی نظام سیاسی کنونی افغانستان توسط امریکا - ناتو هنگامی طرح ریزی شد که از پی شکست و فروپاشی امارت طالبی خلای قدرت به وجود آمد. با فروپاشی الیگارش طالبی، دستگاه اعمال قدرت (دولت) که فاقد قوای مسلح شده بود، به چند اداره به میراث مانده از نظامهای پیشین - و در حد اعلی ناکارا و فاقد کادرهای مسلکی - خلاصه می شد. معضله‌ی که در برابر کارگزاران ناتو - امریکا قرار گرفت جوانب گوناگون داشت:

- نبود دستگاه دولتی،

- خلای قدرت،

- منشای مشروعیت و همپیوند با آن مسأله مرجعیت (اتوریته).

امریکا - ناتو زیر شعار مبارزه با تروریسم، دفاع از حقوق بشر و به ویژه استقرار دموکراسی به افغانستان لشکر کشی کردند. با آن که پیش کشیدن شعار استقرار دموکراسی یک عوامفریبی محض بود و تنها به خاطر جلب اذهان عامه جهانی در جهت پشتیبانی از اشغال افغانستان مطرح گردیده بود، ناتو - امریکا ناگزیر بود به برخی اقدامات نمایشی و شکلی از پی به قدرت رساندن گروه های جهادی که به حیث قدرتهای کوچک محلی در سراسر کشور پراکنده بودند و بین خود سالها جنگیده بودند، در این زمینه اقدام نماید.

الف: مسأله دموکراسی:

حاکمیت گروه های جهادی برنده و به تبعیت از آن، پراکنده گی قدرت که ضامن حفظ و گسترش امتیازات و منافع این گروه ها در حوزه های محدود جغرافیایی بود، با ایجاد یک نظام متمرکز مبتنی بر تبارز اراده عمومی مردم افغانستان کاملاً مغایرت داشت.

تناقض بین منافع گروهی - محلی سروران جهادی و پاگیری یک دولت متمرکز که زمینه را برای متمرکز ساختن قدرت فراهم سازد، گره جوهری معضلات سیاسی افغانستان تحت اشغال ناتو - امریکا شد.

نخست از همه باید قانون اساسی برای کشور تدوین می شد. تدوین یک قانون اساسی کار مشکلی نبود، اما مسأله بر سر مرجع مشروعیت دهنده این قانون اساسی بود. تناقض در نظام از همان طرح قانون اساسی آغاز شد. از یک سو ماهیت دولت افغانستان اسلامی خوانده شد و از سوی دیگر آن را مبتنی بر دموکراسی و قانونیت اعلام کردند. بین مذهبی بودن و دموکراتیک بودن باید یکی انتخاب شود چون مسأله بر سر صورت یا فورم نظام نیست، بل، مسأله بر سر منشأ یا مصدر مشروعیت و کسب مرجعیت است.

ب - اشغال و مشروعیت:

در جریان حضور نیروهای نظامی امریکا - ناتو در افغانستان، مصدر قدرت افغانی چیز دیگری جز قدرت امریکا- ناتو بوده نمی توانست. مقام ریاست جمهوری به حیث یک مرجع، بخشی از قدرت امریکا - ناتو را به دست آورد. کرزی و سپس غنی - عبدالله عمدتاً به حیث نماینده گان امریکا - ناتو در افغانستان، هویت یافته اند تا به حیث نماینده گان افغانستان در کشور و در مجامع بین المللی.

وقتی مشروعیت قدرت بر نیروهای بیگانه اشغال تکیه داشته باشد قانون اساسی کشور فاقد ظرفیت تحقق یابی می گردد. قانون اساسی بازیچه یی می شود که در لحظه های جشنی و مراسمی برای اغوا کردن ساده دلان شهر و ده، در ویتترین اعلانات سیاسی به نمایش گذاشته می شود.

بخش آگاه روشنفکران افغانی معلق بودن دایمی قانون اساسی کشور را کاملاً دریافته است و پرتگاه عبور ناپذیر بین قانون اساسی و قدرت دست نشانده از سوی ناتو - امریکا را به حیث معضله بنیادی نظام سیاسی افغانستان، نشانی کرده است.

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می آید که بین قانون اساسی کشور و قدرت بالفعل امروزی هیچ گونه رابطه یی وجود ندارد یعنی تمرکز قدرت در دست رئیس جمهور و رئیس اجراییه واقعی است غیرقانونی که توسط نیروهای بیگانه مسلط بر سرنوشت کشور به آنان ارزانی داشته شده است، نی از طریق قانون اساسی کشور. وقتی بسیاری از آگاهان سیاسی کشور، امضای پیمان استراتژیک نظامی بین افغانستان و امریکا را به سود کشور ارزیابی می کنند به همین نکته توجه دارند که در صورت نبود هیچ گونه پیوندی بین امریکا و قدرت در افغانستان، خلای قدرت در افغانستان به وجود خواهد آمد و نظام از هم فرو خواهد پاشید و زمینه برای برگشت حاکمیت گماشته گان پاکستان فراهم گردید.

۲. انتخابات ریاست جمهوری،

وجود دموکراسی افغانی، توهمی بیش نیست که اذهان ساده دلان را فرا گرفته است. نفس دموکراسی، گذار قانونمند اراده اکثریت (از طریق انتخابات آزاد و بدون تقلب، مستقیم یا غیر مستقیم) به یک نماینده یا چند نماینده است. قدرت از همین گذار واقعی اراده اکثریت مایه می گیرد، آنهم مطابق به قانون اساسی. اما انتخابات در افغانستان فاقد دو شرط الزامی بود: نبود چوکات قانون اساسی مشروع و نبود زمینه برای تبارز اراده های واقعی (نی اراده هایی که چون متاع در بازار انتخابات خریده شدند و بدین گونه از جوهر خود به حیث توانمندی عمل کردن، تهی شدند). در چنین شرایطی، نتیجه آنچه انتخابات خوانده شد، نمی توانست تبارز اراده کلی یا اراده اکثریت باشد. در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، صف بندی نا متجانس نیروها و محافل در اطراف دو نامزد، آشکار ساخت که بین آنها کدام تفاوت سرشتی وجود ندارد. تشکیل یک حاکمیت دو سر از سوی آنها هیچ گونه معضله بنیادی سیاسی افغانستان را حل نکرد، بل، خود به حیث یک معضله جدید در وضعیت سیاسی کشور افزوده شد.

پیامدهای حاکمیت ایتلافی از این قرار اند:

- بی ثباتی جدی تر وضعیت سیاسی و گسترش بی امنیتی،
- برهم خوردن روند ملی شدن قوای مسلح،
- فراهم شدن بهانه برای تداوم حضور نظامی امریکا،
- افزایش مداخله کشورهای همسایه،
- تداوم حاکمیت ارتجاع قرون وسطایی،
- شیوع بیشتر فساد در جامعه،

۳. حکومت وحدت ملی یا "جنگ موضعی" طبقاتی در کابل،

توافقنامه سیاسی بین دو مقام ریاست جمهوری همزمان با این که حاوی تناقضات بسیار آشکار است، روی یک خواست بنیادی سیاسی یعنی پایه گذاری یک نظام پارلمانی و ایجاد مقام صدراعظم از طریق تعدیل قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان (در فاصله بین دو سال پس از تاریخ امضای توافقنامه) استوار است. گروه های حلقه زده به دور رئیس اجراییه درفشدار این داعیه اند و تلاش دارند تا حضور خود را در چوکات نظام پارلمانی قانونیت و تداوم ببخشند.

وضعیت پراکنده متنفذین و سران جهادی از نگاه سیاسی - تشکیلاتی نمی تواند حافظ منافع طبقاتی آنها باشد. آنان کاملاً دریافته اند که تمرکز قدرت در ریاست جمهوری در شرایطی که قوای مسلح کشور نشانه هایی از انسجام و رزمنده گی را از خود تبارز می دهند، با منافع آنان

همسویی ندارد. در چنین وضعی یکی از راه های ممکن برای تصاحب بخشی از قدرت و برپاداشتن یک یا چند نهاد حزبی، تضعیف نظام ریاستی و تأسیس نظام پارلمانیست. تلاش گروه های جهادی این است تا پارلمان به وجود آید و بخشی از قدرت را در خود متمرکز سازد و آنها با رفتن به پارلمان یا با فرستادن نماینده گان سیاسی شان به آن، نهادهای سیاسی پا برجای خود را در وجود فرکسیونهای پارلمانی (که هرکدام به حیث کمیته مرکزی حزب بعدی فعالیت خواهد کرد) اساس بگذارند.

طرح گروه های جهادی در واقع طرح یک کودتا علیه نظام ریاستی است تا بتواند از این طریق به اهداف زیر نایل شوند:

- ۱- حکومت را به حیث قدرت اجرائیه به دست گیرند،
 - ۲- پارلمان را به حیث کانون احزاب سیاسی از یک سو و قوه مقننه از سوی دیگر در اختیار خود بگیرند و قوانین کشور را در راستای حفظ و گسترش منافع طبقاتی و گروهی خود نافذ نمایند.
 - ۳- نفوذهای کوچک محلی خود را در پارلمان به یک نفوذ سراسری مبدل سازند و از طریق این نوع مشروعیت، ادعای اعتبار یا مرجعیت (اتوریت) کنند.
- نیروهایی که به دور اشرف غنی احمد زی حلقه زده اند عمدتاً متشکل از تکنوکراتهای وابسته به امریکا، کارمندان ارشد دولتی و ساختارهای سیاسی، قومی و مذهبی که برخی از آنها در گذشته با حزب - دولت دموکراتیک رابطه داشتند، تشکیل یافته اند. آوردن حزب اسلامی در صحنه فعال سیاسی کشور تلاشی به منظور ایجاد یک پایگاه جهادی برای ریاست جمهوری است. این نیروها حاضر نیستند همه قدرت را با تیم رقیب تقسیم کنند.
- آشکار است که در کشمکشهای سیاسی کنونی کابل یک غیرحاضر دایمی وجود دارد و آن قانون اساسی کشور است. حکومت وحدت ملی در واقعیت امر آغاز یک کودتا علیه نظام است، نظامی که تا ژرفا در فساد و تعصب و عملکرد ضد مردمی غرق است. اما متأسفانه در شرایط کنونی که نیروهای اصیل دموکراتیک، مترقی و مدافع منافع مردم در وضعیت سیاسی حضور مؤثر و فعال ندارند تا به پارلمان راه یابند و بر سیر تاریخ اثر بگذارند، آنچه کودتاچیان به حیث بدیل به این نظام عنوان می کنند، برای آینده نزدیک کشور بدتر از این نظام خواهد بود زیرا دیکتاتوری شبکه

یی آنان به یک دیکتاتوری منسجم دولتی مبدل خواهد شد. سؤ استفاده تاکتیکی نیرو های ارتجاع جهادی از استقرار نظام پارلمانی به هیچ وجه به معنای دل‌بسته گی آنها به دموکراسی واقعی نبوده، بل، نیرنگی برای راهیابی به عالی ترین مرجع قدرت به خاطر حفظ امتیازات به دست آمده از پی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ است.

جمهوری دموکراتیک که شعار نیرو های مترقی و دموکراتیک است ماهیت عمیقاً مردمی داشته ، حافظ منافع توده های عظیم مردم است و با "پارلمان بازی" ارتجاع کنونی افغانی از بنیاد در تناقض قرار دارد.

۴. وضع زنده گی مردم،

انارشی و رکود اقتصادی همراه با دیکتاتوری شبکه یی سیاسی - نظامی گروههای جهادی - مافیایی حاکم، زمینه های شیوع فساد را در سراسر نهادهای اقتصادی و سیاسی کشور فراهم ساخت. مافیای مواد مخدر چنان شریانهای قدرت و اقتصاد را در دست دارند که میشود به جای «نارکو - دولت»، از «نارکو - نظام» سخن گفت. درآمد سالیانه از طریق زرع و قاچاق مواد مخدر بیش از پنج برابر بودجهٔ سالیانهٔ دستگاه حکومتی است. پیش گرفتن سیاست اقتصادی لجام گسیخته زیرعنوان «بازار آزاد»، ایجاد سهولتهای بیسابقه برای سرمایه گذاریهای خارجی، تخصیص دادن میلیاردها دالر به عنوان بازسازی افغانستان، فعال ساختن بیش از چهارهزار و پنجصد انجو به حیث میکانیزم رفع اصطکاکهای اجتماعی - اقتصادی و ترویج فساد مالی، تمویل مستقیم قوای مسلح کشور از سوی امریکا و دیگر برنامه ها و اقدامهای هدفمند، نتوانستند حداقل پایه های یک اقتصاد سالم ملی را در کشور پیریزی کنند.

نابرابریهای طبقاتی و فاصله میان فقر و ثروت وسیعتر و ژرفتر میشود؛ گرانی، بی سرپناهی، عدم دسترسی به امکانات آموزشی و پرورشی به گونهٔ روز افزون دامنگیر بخشهای بیشتر مردم و خانواده های زحمتکشان میگردد.

وضع اقتصادی مردم، به ویژه لایه های پایینی جامعه رو به وخامت گذاشته از جمله ۱۲ میلیون جمعیت مستعد به کار بیشتر از ۴۰ درصد آن بیکار اند.

بازسازی کشور از لحاظ اقتصادی از محدودهٔ شعارهای تبلیغاتی فرا تر نرفته است. مؤسسات و تصدیهای دولتی که به مردم تعلق دارند، به حراج گذاشته شده اند، ملیونها جریب زمین دولتی و ملکیتهای عامه به وسیلهٔ زورمندان و مافیای زمین غضب گردیده، دهقانان بیدفاع و مالداران

مظلوم از بالای زمینها و علفچرهای شان رانده میشوند، قشر میانه حال دهقانان اکثراً به کارگران زراعتی و موسومی و یا کارگران روزمزد تبدیل میگردند.

سرمایه گذاری در بخش زراعت کمتر از یک در صد را تشکیل میدهد، این در حالیست، که ۸۰ در صد جمعیت کشور برای معیشت شان به شدت به زراعت متکی اند؛ حدود پنج میلیون انسان کشور به قلت مواد غذایی رو به رو اند؛ بیشتر از یک میلیون طفل خورد سال و بیشتر از نیم میلیون زن به دلیل سوء تغذیه با خطر مرگ مواجه اند.

پیوندهای قومی، قبیله‌یی، زبانی و سمتی به معیارهای جدی تعلقهای سیاسی مبدل گشته اند. این رویکرد به روابط شجره‌یی، گواه دیگری از تناقضهای بنیادی در افغانستان است که خود مانع انکشاف متوازن اقتصادی - اجتماعی، پیشرفت، و ترقی می گردد. در حالی که معیار عملکرد مراکز قدرت، وابسته گیهای تباری باشد چگونه میتوان از تعمیق دموکراسی که بر اصل مفهوم «شهروند» استوار است، صحبت کرد، در حالی که تعلق زبانی و قومی معیار با اعتبار باشد؟! آخرین مطالعات مراکز پژوهشی بین المللی اعلام داشتند که افغانستان جهنمی ترین کشور برای زنان است.

آشکار است که تدام جنگ و بی امنیتی، بهانه های خوبی اند که حاکمان امروز کابل و حامیان ناتوی آنها برای توجیه وضع اسفبار زنده گی مردم پیش میکند. به یقین پایان جنگ و استقرار گونه یی از آرامش در کشور، به مردم مصیبت زده ما فرصت تنفس خواهد داد تا وسایل سیاسی را برای مبارز ساختن و به کرسی نشاندن مطالباتش به وجود آورد. جنبش مترقی افغانی نباید در دام تبلیغات ناسیونالیستی و به ظاهر میهن پرستانه این یا آن گروه وابسته به ایران و روسیه بیفتد و نباید از خط استراتژیک مبارزه اش که دفاع از منافع زحمتکشانش است، منحرف گردد. در شرایطی که چپ دموکراتیک در وضعیت سیاسی حضور ندارد و نمیتواند به حیث الترناتیف مطرح گردد، «معامله گری» فریبنازترین دامیست که فرا راه جنبش قرار دارد. تجارب گذشته نشان دادند که معامله گری منافع فردی معامله گران را برآورده می سازد و هیچ گونه رابطه یی با مبارزه و پیکار مترقی و دموکراتیک ندارد.

۵. مبارزه با تروریسم،

مبارزه واقعی با تروریسم تنها با ابزار نظامی به پیروزی نمی رسد. اگر از یک جانب ضرور است تا با توسل به ابزارهای دفاعی از امنیت و زنده گی مردم کشور دفاع به عمل آید از جانب دیگر باید در پی برچیدن ریشه های اصلی تروریسم و رفع دلایلی که باعث تولید و باز تولید آن میگردد، شد.

اعمال تروریستی در همه اشکال و مظاهر آن - از جمله تروریسم دولتی - که موجب تهدید واقعی برقراری صلح و ثبات در افغانستان و بسیاری کشورهای جهان گردیده و زمینه را برای استفاده از نیروی نظامی، تجاوز و اشغال آماده میسازد، باید صریحاً محکوم گردند.

۶. ماهیت طبقاتی حاکمیت کنونی افغانستان

حاکمیت کنونی در اذهان عامه داخلی و جهانی به حیث یک حاکمیت خدمتگزار تمام مردم و حامی منافع ملی کشور یعنی یک حاکمیت غیر طبقاتی، معرفی گردیده است و حمایت از آن، حمایت از مردم افغانستان تبلیغ شده است. این ماهیت به ظاهر غیر طبقاتی، بخش عظیم چپ دیروزی کشور را فریفته است که بیشتر به مبلغان آتشین اقتصاد استوار بر «بازار آزاد» یعنی سرمایه داری لیبرال مبدل گردیده اند. اما واقعیت چیز دیگری است.

الف - وابسته گی نظام کنونی،

وابسته گی سیاسی دولت افغانستان به قدرتهای سیاسی - نظامی جهان سرمایه داری تعیین کننده روندهای اقتصادی و اجتماعی در کشور است.

جامعه افغانی در «گذرگاه» تاریخی قرار دارد؛ جامعه بیست که در آن شیوه های گوناگون تولید عمل میکنند و هر کدام آنها در مرحله ویژه یی از انکشاف خود قرار دارند. عناصر تعیین کننده در امروز و آینده کشور اینهاست:

یک: وابسته بودن سرشتی دولتواره افغانستان به بیرون،

دو: نقش تعیین کننده سیاست در سیستم اقتصادی کشور.

سه: جهانی شدن شیوه تولید سرمایه داری و تقسیم جهان به مراکز، نیمه اطراف و اطراف که باعث مبادله نابرابر و غیرعادلانه اقتصادی در سطح جهان می گردد.

ب - جهانی شدن سرمایه داری و پیامدهای آن برای افغانستان،

تاریخ ۲۵ سال گذشته نشان داد که همراه با فروپاشی نظام سوسیالیسم دولتی روند جهانی شدن سرمایه داری شتابان گردید. سرمایه داری از آغاز یک نظام جهانخواه بوده است و گسترش جغرافیایی آن جزیی از منطق انکشاف آن است. از چهار قرن به این سو کالاها و سرمایه پیوسته سرحدات را عبور کرده اند. هیچ منطقه تولید کننده یی وجود ندارد که به تنهایی و بی نیاز از

دیگر مناطق به انکشاف خود دست یافته باشد. در جریان این چهار سده که از انکشاف سرمایه داری میگذرد، کشورهای تولیدکننده محصولات خود را در هر جا که امکان داشته است، به فروش رسانده اند. در جهان سرمایه داری دوران سرمایه، دوران محصولات و دوران کار (یا انتقال کارگران از یک محل به محل دیگر) یک امر دائمی بوده و در آن رقابت همیشه وجود داشته است. منظره سرمایه داری امروز چنین است: جهان امروزی از نگاه سه عنصر اساسی اقتصادی مبنی بر تولید، مبادله و کار به سه بخش تقسیم میشود: ۱- مراکز سرمایه داری (متروپولهای سرمایه)، ۲- کشورهای پیرامونی و ۳- کشورهای نیمه پیرامونی.

سرمایه، تکنالوژی و اطلاعات بیشترین در مراکز قرار دارند و نیروی کار در کشورهای پیرامونی. جهانی شدن سرمایه داری روندیست که همه کشورهای را احتوا میکند ولی عمق و پهنای آن وابسته به شرایط هر یک از کشورهای پیرامونی و نیمه پیرامونی است. شتاب سرسام آور آن در چین، هند یا برزیل نسبت به کندی آن در کشورهای افریقایی برجسته گی می یابد.

افغانستان با آن که در محراق معضله های جهان قرار دارد، از دورترین دایره های پیرامون سرمایه داری به شمار میرود.

در جریان ۱۵ سال که از سیادت نظامی و سیاسی امریکا - ناتو بر افغانستان میگذرد، حاکمیت های افغانستان از نگاه اقتصادی، به اراده خود، به فرمایش نهادهای مالی سرمایه جهانی چون صندوق بین المللی پول و بانک جهانی و مشوره مستقیم کار شناسان غربی تعبیه شده در ارگانهای دولت، راه انکشاف سرمایه داری لیبرال افسارگسیخته و حراج داراییهای دولتی و عامه را پیش گرفتند و این راه را بدون در نظر داشت ویژه گیهای اقتصادی سرزمین افغانها درج قانون اساسی کشور کردند.

سیاست اقتصادی حاکمیت در جهت تشویق سرمایه داری با واگذاری امتیازهای کلان به سرمایه خارجی (بی نظیر در دیگر کشورها) سیر کرد.

گسترش دستگاه اداری حاکمیت از یک سو و سرازیر شدن میلیاردها دالر به کشور، پیوند یابی بخشی از مقامات اداره امور با نماینده گان، مقامات و دستگاه های اداری - نظامی ناتو - امریکا و کشورهای همسایه، زمینه یی را فراهم ساختند تا یک قشر متمول در درون بیروکراسی افغانستان ظهور کند. این قشر نو ظهور به طور نسبی از ثروت، قدرت و رفاه برخوردار است و روز

تا روز پُر شمارتر و نیرومند تر می‌گردد. شناخت ویژه گیهای اقتصادی این قشر برای پیشبرد مبارزات توده‌های زحمتکش از اهمیت بنیادی برخوردار است.

- این قشر یک قشر غیر مؤلد است. یعنی بیرون از پروسه تولید ارزش قرار دارد؛ از این دیدگاه یک قشر طفیلی و مفتخوار است.
- برخی از اعضای این قشر به داد و ستد یا تجارت نیز مشغول اند، چپ تجارت رسمی باشد، یا غیر رسمی (آنچه که معمولاً قاچاق نامیده میشود).
- گروهی هم از طریق حصول رایگان و چپاولگرانه زمین‌های دولتی، خرید یا اعمار جایدادهای غیر منقول، درآمدهای بزرگی را از طریق فروش، کرایه یا اجاره به خود اختصاص داده اند.

در بیرون از دایره دولتی اقشار سنتی بورژوازی در کنار قشر بالا فعالیت دارند :

- قشر تاجران ،
- قشر سرمایه‌گذاران کوچک صنعتی،
- قشر کمپرادوران که انحصار تجارت محصولات شرکتهای خارجی را در کشور به دست دارند.

بورژوازی افغانستان عمدتاً از همین اقشار و تکنوکراتهای بلند مقام اداری و نظامی ترکیب یافته است. مجموع قوانین کشور در عرصه اقتصادی در راستای حفظ و گسترش منافع این اقشار تدوین گردیده اند.

در نتیجه اداره دولتی افغانستان به سود اقشاری می‌چرخد که میتوان مجموع آنها را "بورژوازی افغانی" نام گذاشت. روند جهانی شدن سرمایه داری از یک سو و سیادت امریکا - ناتو بر سرنوشت کشور از سوی دیگر، منطق حضور بورژوازی افغانی را در حاکمیت توضیح میدهند.

پس حاکمیت کنونی، یک حاکمیت طبقاتیست، نی فرا طبقاتی. این حاکمیت در خدمت اقشار معین جامعه قرار دارد، نی در خدمت تمام طبقات و لایه های جامعه افغانی!

ج - مبارزه طبقاتی در افغانستان امروز،

موضوع وجود طبقات و مبارزه طبقاتی از دیدگاه ایدیالوژی حاکم بر جامعه ما اصلاً مورد بحث نیست.

به همین گونه شماری از حلقات و نهاد هایی که از بازمانده های چپ دیروزی شکل گرفته اند و تمایل شدید دارند تا خدمتگزار حاکمیت کنونی گردند نیز ادعا دارند که در جامعه کنونی افغانی موضوع مبارزه طبقاتی نمیتواند مطرح گردد و نباید آن را در تحلیل ها و محاسبات سیاسی خود بگنجانیم! از دیدگاه آنها باید با دولت کنونی (بدون در نظر داشت ماهیت آن) همکاری کرد تا جلو برگشت طالبان به قدرت گرفته شود. اما واقعیت اجتماعی - اقتصادی و سرشت نظام کنونی عکس این ادعا را نشان میدهند.

نکته مهم در تحلیل انکشاف سرمایه داری به ویژه در کشورهای پیرامونی این است که نباید مجموعه سرمایه داران (صنعتی، تجاری، مالی، اجاره یی) را با طبقه بورژوا یا بورژوازی یکی پنداشت. سیر تاریخی انکشاف سرمایه داری نشان میدهد که سرمایه داران به تنهایی یعنی تنها با تکیه به افراد خود قدرت سیاسی را احراز نکرده اند. آنان برای حاکم شدن بر دولت به نیروها و افراد متخصص (نظامی، حقوقی، فرهنگی، علمی و . . .) نیاز داشته اند. مجموع این گروه ها، در آمیزش با خود سرمایه داران، دولت را تسخیر کرده اند. در روند احراز قدرت است که بورژوازی به حیث یک طبقه اجتماعی در تاریخ ظهور میکند.

پس از ایجاد مراکز بزرگ سرمایه داری (اروپا، امریکا و . . .) و ارتقای آنها به مرحله امپریالیستی (سلطه بر بازار جهانی) در کشورهای پیرامونی روند معکوس رخ داد یعنی نخست بورژوازی به یاری مستقیم (از طریق دخالت مستقیم نظامی، کودتاها، محاصره اقتصادی و غیره) یا غیر مستقیم (از طریق حمایت و ستمدهی اپوزیسیونها که نمونه های بارز آن را در دو دهه اخیر میتوان در کشورهای سوسیالیزم دولتی مشاهده کرد) به حاکمیت دست یافت و پس از آن به انکشاف سرمایه داری پرداخت. این واقعیتهای تاریخی انکشاف سرمایه داری میسرانند که در مرحله حاضر، یعنی در مرحله تسریع روند جهانی شدن سرمایه، دولت نقش بسیار بارزی را در ستمدهی انکشاف اقتصادی کشورهای پیرامونی بازی میکند، چون حلقه وصل سیاسی این کشورها با سرمایه جهانی است. رویداد های دهه اخیر به ویژه در امریکای لاتین نشان میدهند که هر جایی که دولتها در برابر یورش سرمایه سالاری مقاومت کرده اند مورد خشم امپریالیزم قرار گرفته اند. راه اندازی کودتا های سیاسی فرمایشی در برازیل و ونزیویلا علیه حکومتات مترقی

منتخب مردم نمونه بارز مداخله امپریالیزم است. امپریالیزم می خواهد با شیوه های گوناگون دولتهای مستقل را یک سره از سر راه خود بردارد.

بر اساس ویژه گیهای نامبرده، میتوان خصوصیات نظام کنونی افغانستان را بر شمرد:

- در یک سوی جامعه ثروتهای بزرگ همراه با قدرت سیاسی، رفاه و تسلط اقتصادی متمرکز گردیده اند و در سوی دیگر یک اکثریت نادار فاقد قدرت.

- طبقه بورژوازی نوخاسته افغانی با عنصر سیاسی - نظامی بورژوازی جهانی، یعنی امریکا - ناتو پیوند دارد، بی آنکه زمینه افغانی اقتصادی آن را کدام طبقه کارگر افغانی، در چوکات مناسبات سرمایه داری، تضمین کند. بخش بزرگ بورژوازی کنونی افغانی در اقتصاد ملی کشور نقش فعال ندارد و در کلیت به حیث ابزار سیاسی - اداری ناتو عمل میکند نی به حیث یک نیروی اقتصادی انکشاف دهنده!

- بورژوازی کنونی افغانی با ایدیالوژی ارتجاعی و قرون وسطایی عجین شده است؛ لیبرالیزم اقتصادی آن در لباس ایدیالوژیهای غیر لیبرال و محافظه کارانه عرضه میشود.

از مجموع این خصوصیات چنین میتوان نتیجه گرفت: بورژوازی افغانی و در پیوند با آن حاکمیت کنونی افغانستان به طور اجباری در یک روند سیاسی - نظامی و برخلاف منافع مردم و کشور در تاریخ معاصر افغانی ظهور کرده اند. آنها ظرفیت و ماهیت تأمین انکشاف اقتصادی، تضمین آزادیهای اجتماعی، ایجاد نهادهای ملی و دموکراتیک و دفاع از منافع علیای کشور را ندارند.

آینده کشور هنوز یکسره و برای همیشه در اختیار امریکا - ناتو قرار نگرفته است و با وجود پیچیده گی ظاهری اوضاع، چشم انداز دیگری در برابر مردم افغانستان باز است. هنوز سرمایه داری لیبرال به حیث شیوه تولید مسلط در اقتصاد ملی کشور پا نگرفته است. بورژوازی افغانی فاقد تکیه گاه اقتصادی داخلی است و در صورت برهم خوردن مناسبات بین المللی و معاملات سیاسی - استراتژیک منطقوی، میشود نفوذ آن را در صحنه سیاسی کشور ضعیف ساخت.

د - چشم انداز برونرفت کشور از وضع حاضر،

همگام شدن بی بند و بار با جهانی شدن سرمایه داری در شرایطی که کشور زیر سلطه سیاسی - نظامی ناتو قرار داشته باشد یعنی فاقد یک دولت ملی مبتنی بر اراده مردم باشد، فاجعه مزمنی برای آینده کشور خواهد بود.

مبارزات طبقاتی در شرایط کنونی کشور عمدتاً در عرصه سیاسی تراکم کرده اند. پس اتخاذ تدابیر و اقدامات بنیادی سیاسی برای ایجاد یک الترناتیف دموکراتیک و مردمی در برابر نظام کنونی ماهیت کاملاً طبقاتی دارد. تشکل چنین الترناتیفی:

- ۱- زمینه را برای گسست واقعی از روند لجام گسیخته و لیبرال گلوبالیزم آماده میکند؛
- ۲- وابسته گی حاکمیت را مرفوع ساخته، شرایط استقرار دوباره استقلال سیاسی کشور را فراهم میسازد؛
- ۳- منافع توده های مردم را به حیث منافع کلی کشور مطرح کرده، دست اقشار چپاولگر و انگل منش کنونی را از سکان سرنوشت کشور کوتاه میسازد؛
- ۴- انکشاف اقتصادی - اجتماعی کشور را بر اساس شاخصهای انسانی انکشاف، مطرح کرده، بهشد زنده گی انسان جامعه افغانی را در صدر مسایل قرار میدهد، نی سود آوری سرمایه گذاری را!

مرامنامه حزب ما دقیقاً استراتژی چنین حرکتی را تبارز میدهد.

بخش دوم: اوضاع جهان

۱. تناقضات دنیای سرمایه،

مشخصه اساسی دوران ما جهانی شدن سرمایه داری و مقاومت در برابر امپریالیزم است. امروز ثروت یک در صد باشندگان کره خاکی برابر است به ثروت ۹۹ در صد باقیمانده که آفریننده گان اصلی همه ثروتهایند. چنین انقطابی در تاریخ بشر بی نظیر بوده است. منطق سرمایه داری تراکم هر چه بیشتر سرمایه و جستجوی کران ناشناس سود از طریق بهره کشی از انسان است. امروز در دنیایی که زیر تسلط سرمایه قرار دارد، معرفت و قدرت در خدمت تشدید استثمار قرار دارند که در نتیجه کتله های عظیم انسانی به دایره فقر جانکاه و زنده گی "بخور - نمیر" رانده می شوند.

به هر اندازه یی که نظام سرمایه داری در بحران ساختاری خود فرو تر می رود، به همان پیمانها به درجه بهره کشی و باز ستاندن دستاوردهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی زحمتکشان می افزاید. سرمایه داری و سیادت پول باعث استقرار انارشی در جهان گردیده، نظم زنده گی بشر را برهم می زند.

از یک سو انکشاف ظرفیتهای فکری، انقلاب اطلاعاتی، پیشرفتهای چشمگیر علمی و فن آوری چشم اندازهای وسیعی را برای خوشبختی و بهزیستی بشر باز کرده اند ولی از سوی دیگر این همه امکانهایی تازه عمدتاً در خدمت حد اکثر ساختن بارآوری تولید برای ازدیاد سود و تراکم سرمایه قرار گرفته اند.

انقلاب اطلاعاتی مرزهای سیاسی کشورها را کنار زده، امکان مشترک ساختن شناخت و معرفت را برای کل بشر فراهم ساخته است. اما سرمایه از این انقلاب صرف به منظور ارتقای بارآوری کار استفاده کرده، ده ها ملیون انسان را به بیکاری و زنده گی حاشیه نشینی سوق می دهد.

۲. منطق جنگ و امپریالیزم جنگ افروز،

لشکر کشیهای امریکا و ناتو زیر شعار مبارزه با تروریزم با اشغال افغانستان آغاز گردید. این به اصطلاح "مبارزه" نی تنها به تروریزم پایان نبخشید، بل، باعث گسترش میدان جنگ، ویرانی، کشتار، فقر و مهاجرت اجباری ده ها ملیون انسان گردید. حلقات جدیدی به تاریخ اندیشی، افراطی گری دینی روی آوردند و دامنه شعله تروریزم تا پاریس و بروکسل نیز گسترده گردید. امپریالیزم با پیشبرد سیاست منظم تضعیف دولتها در افریقا، خاور نزدیک و خاور میانه، فضای جنگ را مستولی ساخت. تجارت سلاح آهسته آهسته در چوکات تجارت آزاد کالاها عملی می شود و "میثاق ملل متحد در مورد تجارت سلاح" کاملاً نقض می گردد.

برگزاری جلسه سران ناتو در جولای سال ۲۰۱۶ در وارسا (محل عقد پیمان وارسا) نمایانگر روش تازه ناتو در اروپاست.

در سرخط آجندای جلسه نامبرده اتخاذ تصامیم مشترک در برابر روسیه قرار داشت تا از طریق تقویت اقدامات واقعی "باز دارنده گی"، امنیت اروپا ضمانت گردد. اکثریت سران ناتو برای تراشیدن دلیل به بقای آن به حیث یک پیمان نظامی (در حالی که دیگر کدام پیمان نظامی متخاصم از جنس پیمان وارسا وجود ندارد) روسیه را به جای اتحاد شوروی سابق منبع بی ثباتی در اروپا و جهان قلمداد کرده، خواهان برخورد "جدی" و "قاطع" در برابر روسیه شدند.

در قطعنامه جلسه نامبرده آمده است: «فعالیتهای تجاوزگرانه روسیه، مانورهای تحریک آمیز آن در پیرامون کشورهای ناتو و اراده راسخ آن برای دست یابی به اهداف سیاسی از طریق نظامی تهدید جدی برای پیمان اتلانتیک به شمار می رود.»

بر بنیاد این نگرش، تصمیم اتخاذ شد تا ۴ کندک تازه نفس (متشکل از چهار هزار نفر) در کشورهای بالتیک و پولند مستقر گردند. قوماندانی این نیروها به عهده امریکا، انگلستان، آلمان و کانادا سپرده شد. این کندک ها توسط نیروهای واکنش سریع ناتو که متشکل از پنجهزار نفر اند و در ظرف دو سه روز به منطقه می رسند، پوشش می شوند. برعلاوه امریکا تعهد کرد که در سال ۲۰۱۷ یک بریگاد تانک را (متشکل از ۴۲۰۰ نفر) در پولند مستقر سازد. اواما اعلام داشت: «در آینده نزدیک، پولند شاهد حضور نیروهای بیشتر ناتو و امریکا با تجهیزات بسیار پیشرفته، خواهد بود.»

ارسال نیروهای نظامی به بحیره سیاه نیز مورد تصویب قرار گرفت. سران ناتو در اجلاس نامبرده آغاز فعالیت‌های سپر ضد راکتی امریکا را در اروپا تصویب کردند. نصب این دستگاه ها از سال ۲۰۱۰ در اروپا (هسپانیه، رومانی و ترکیه) توسط امریکا آغاز شد. امریکا برای این دستگاه ها بیش از دو صد میلیارد دالر به مصرف رسانده است. آشکار است که کنترل و قومانده این دستگاه ها عمدتاً به دست امریکا خواهد بود و بدین گونه عملاً امنیت اروپا از سوی پنتاگون اداره خواهد شد.

واکنش روسیه در برابر اقدامات ناتو این بود تا سلاح های بیشتر را به سرحدات غربی، بحیره سیاه و سوریه انتقال دهد. اوضاع پر تشنج که از سوی ناتو در اطراف روسیه ایجاد گردیده است، جداً صلح جهانی را به خطر انداخته است.

۳. تراکم سلاحهای هسته‌یی،

تراکم زرادخانه هسته‌یی در مقیاس جهانی تهدید دایمی برای صلح بوده، یک خطر جدی را برای بقای بشر تشکیل می دهد. امروزه بیش از ۱۶ هزار سلاح ذروی در جهان وجود دارد که ۹۵ در صد آنها در امریکا و روسیه ذخیره شده اند. از شمار این سلاحها چندین صد آنها در "میکانیزم واکنش سریع" تعبیه شده اند که در مدت چند دقیقه فیر شده، هر کدام نسبت به بمب هیروشیما دارای ظرفیت تخریبی ده تا سی بار بیشتر است.

اگر در هنگام جنگ سرد، تناسب قوا در جهان دو قطبی مانع آغاز جنگ اتومی می گردید، امروزه "خط قرمز" استراتژییک بین نیروهای دارای سلاحهای هستوی وجود ندارد. همین اکنون تشنج بین دو کوریا در بحیره چین یا وخامت اوضاع در منطقه کریمیا - اوکراین باعث نگرانی اند.

امریکا اخیراً اعلام داشته است که سلاحهای هسته‌ی خود را با دستگاه‌های بسیار حساس رهبری‌کننده مجهز ساخته است. در حالی که مذاکرات در عرصه‌ی خلع سلاح هسته‌ی بی‌بُنبست رسیده است، فضای بی‌اعتمادی بین امریکا، روسیه و چین که همزمان اعضای دائمی شورای امنیت‌اند، به طور روزافزون بیشتر گردیده، بر تمام معضلات جهانی تأثیر می‌گذارد.

سیاست "باز دارنده گی هسته‌ی بی" که در زمان جنگ سرد از بروز تصادمهای نظامی بزرگ جلوگیری کرد، امروز به مشوق افزایش سلاحهای هسته‌ی بی از سوی کشورهای فاقد آن مبدل گردیده است. هر کشوری که فاقد سلاح هسته‌ی بی است تلاش دارد تا برای دفاع از خود به چنین سلاحی دست یابد. تا زمانی که خلع سلاح ذروی از سوی قدرتهای بزرگ به واقعیت مبدل نگردد، جلو شیوع سلاحهای ذروی گرفته نخواهد شد. اگر اسرائیل، هند، پاکستان و کوریای شمالی دارای سلاحهای هسته‌ی بی‌اند به خاطر آن است که قدرتهای بزرگ این واقعیت را با مقاصد معینی پذیرفته‌اند، آنچه در باره‌ی ایران برای شان قابل پذیرش نبود.

مبارزه برای خلع سلاح کامل ذروی در سرخط مبارزه برای استقرار صلح پایدار و جلوگیری از نابودی بشر قرار دارد. نیروهای مترقی در سراسر جهان برای گسترش مناطق غیر ذروی، منع آزمایشهای ذروی و منع استفاده‌ی نظامی از دستاوردهای فیزیک اتمی، مبارزه کرده، برچیده شدن کامل سلاحهای هسته‌ی بی را ضامن تداوم حیات در کره‌ی خاکی می‌دانند.

۴. اوضاع بحرانی خاور میانه،

رویدادهای بنیادی سیاسی و اجتماعی در کشورهای اسلامی خاور میانه و شمال آفریقا در متن وضعیت بحرانی جهان به وقوع پیوستند. برخیها بر آن‌اند که پس از "بهار عربی"، "زمستان اسلامیستی" فرارسیده یعنی نی‌تنها این "بهار" به شکست انجامید، بل خود انگیزه و خاستگاه "زمستان اسلامیستی" بود. اما این داوری که از سوی ایدیالوگهای امپریالیزم موعظه می‌شود با واقعیتهای تاریخی انقلابهای نامبرده همخوانی ندارد.

می‌شود مشخصات "بهار عربی" را چنین بر شمرد:

الف: فساد و پوسیده گی نظامهای سیاسی پسا استعماری، ناسیونالیستی و پان - عربی که همه خصلت سرکوبگرانه، دیکتاتورانه و در بسته داشتند.

ب: اوجگیری مطالبات مردمی در جهت کسب استقلال و حاکمیت واقعی، استقرار دموکراسی، عدالت و انکشاف اقتصادی و اجتماعی به سود توده های مردم.

ج: وجود تناسب نیروهای سیاسی نامناسب برای جریانهای دموکراتیک، دادخواه و ترقیخواه: در جریان چندین دهه حاکمیت‌های استبدادی به سرکوب بی وقفه نیروهای انقلابی و پیشرو پرداخته، زمینه را برای رشد اسلامیزم سیاسی به حیث سلاح ضد سوسیالیستی و ضد روشنفکری مترقی، آزادیخواه و مدرنیست فراهم ساختند. فروپاشی کشورهای "سوسیالیزم دولتی" و اتحاد شوروی که حامی این نظامهای ناسیونالیست پس از جنگ دوم جهانی بودند، نیز در جهت تضعیف موقف نیروهای مترقی عمل کرد.

در وضعیت جنگ سرد و فضای نو استعماری، کشورهای عربی علی‌الرغم حصول استقلال شان، کماکان تحت نفوذ یا سیادت خارج باقی ماندند. واشنگتن و متحدانش تلاش ورزیدند تا هژمونی همه جانبه خود را در خاور میانه عمدتاً برای دست یابی به منابع نفتی حفظ نمایند. آنها از همه امکانات برای عقب راندن نیروهای چپ و تضعیف تأثیر اتحاد شوروی استفاده کردند. در چنین وضعیتی، اسرائیل به متحد استراتژیک و بنیادی این سیاست مبدل شد. اسرائیل از حفاظت کامل نظامی امریکا برخوردار شد و به کمک فرانسه دارای سلاح هستوی گردید. با چنین موقعی با دست باز بر حقوق خلق فلسطین تاخت و به یاری وتوی واشنگتن در شورای امنیت، همه قطعنامه های ملل متحد را زیر پا کرد.

امریکا و متحدان اروپایی اش توانستند همه انقلابهای مردمی "بهار عربی" را با توسل به نیروهای قرون وسطایی و ارتجاعی از مسیر آزادیخواهانه و دموکراتیک آنها منحرف سازند. آنها در صدد تغییر دادن مرزهای کشورهای کنونی منطقه اند تا حسب دلخواه خود جغرافیای جدیدی را بر خاور میانه تحمیل نمایند.

امریکا با متحدان عربی اش، در رأس عربستان سعودی، تیزس وجود یک مثلث شیعه را (متشکل از ایران، سوریه و حزب الله) به حیث "محور شر" در خاور میانه پیش کشیدند. هماهنگ با این طرح تازه، رسانه های حاکم غربی و عربی همه رویدادهای خاور میانه را به جنگ و تقابل بین "سنی ها" (تحت رهبری عربستان سعودی) یعنی "اعتدال گرایان" و "شیعه ها" (تحت رهبری

ایران) یعنی بنیادگرایان و تروریستها، به نمایش گذاشتند و این نمایش عوامفریبانه همچنان ادامه دارد.

در چنین فضایی بود که بی ثبات سازی سوریه توسط نیروهای اسلامیت و عقبگرا چون القاعده و النصره و شماری از جهادیان انتقال داده شده از کشورهای دیگر عربی و حتا اروپا آغاز گردید. به اشاره عربستان سعودی، اسرائیل، قطر و ترکیه، تحت حمایت امریکا، "دولت اسلامی عراق و شام" (داعش) در بخشهای گسترده عراق و سوریه اعلام موجودیت کرد. با داخل شدن روسیه در جنگ (۲۰۱۵) وضعیت در سوریه به یک "جنگ جهانی محدود به قلمرو سوریه" مبدل گردید. نیروهای نظامی ایران و حزب الله به حمایت از نظام سوریه داخل جنگ شدند. رسانه های غربی و ارتجاعی عربی، بشار الاسد را صدام حسین دومی معرفی کرده، براندازی دیکتاتوری او را به هر قیمتی که برای مردم سوریه تمام شود، یک هدف تغییر ناپذیر و شریفانه خواندند و این تبلیغات ادامه دارد.

بمباردمان ویرانگرانه لیبیا توسط فرانسه و انگلستان و مداخله نظامی عربستان سعودی در یمن و بحرین همه در خط استراتیژی امپریالیزم امریکا و متحدان اروپایی آن صورت گرفتند. نیروهای مترقی از شمال افریقا گرفته تا افغانستان در برابر استراتیژی امریکا و متحدان منطقه یی آن به مبارزه خود ادامه می دهند ولی تحمیل جنگ و حمایت گسترده امریکا از نیروهای ارتجاعی (به ویژه در هیئت اسلامیزم سیاسی) موانع جدی برای تقویت آنها به وجود آورده اند. سیر حوادث چنان است که تا دیری زمینه الترناتیفهای دموکراتیک در این منطقه وسیع فراهم نخواهد شد.

بخش سوم: درسهایی از گذشته جنبش پیشرو جهان و افغانستان

فصل نخست: در باره گذشته سوسیالیزم

چرا باید مسأله فروپاشی شوروی و شکست به اصطلاح "سوسیالیزم دولتی" را در کنگره اساسگذار یک حزب چپ افغانی مورد بررسی قرار داد؟

پاسخ روشن است: نخست باید به نسلهایی که به پیروزی سوسیالیزم اعتقاد داشتند و عمر خود را وقف مبارزه برای تحقق آن کردند، پاسخ ارایه کرد و دو، این که باید به نسلهائی جوانی که در راه

اند و ما خواهان متشکل ساختن آنها در حزب استیم چشم انداز مبارزه شان را روشن سازیم. این تحلیل یک نیاز مبرم مبارزه تیوریک، ایدیالوژیک و سیاسی حزب است.

انقلابهایی که در سده بیستم زیر نام انقلابهای سوسیالیستی رخ دادند عمدتاً در عرصه های سیاسی و اقتصادی در تقابل با سوسیالیزمی که بانیان جهانبینی علمی به حیث مرحله پسا سرمایه داری مطرح کرده بودند، قرار گرفتند. مطابق آن جهانبینی تنها انکشاف پیشرفته سرمایه داری زمینه های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی - فرهنگی را برای گذار به جامعه فاقد طبقات فراهم میسازد. نبود دموکراسی و آزادیهای فردی (شعار معروف سوسیالیزم: «انکشاف آزادانه هر فرد شرط انکشاف آزادانه همگان است»)، استقرار دیکتاتوریهایی یک اقلیت بریده شده و بیگانه شده از کتله عظیم دنیای کار و حتا دیکتاتوری فردی (استالین)، سلب آزادی عقاید دین و اجرای مراسم دینی، سلب آزادی آفرینش هنری و ده ها تحدید در زمینه انکشاف آزادانه افراد، سیمای اصلی جامعه فارغ از بهره کشی را مسخ کردند و برای بورژوازی جهانی و دشمنان سوسیالیزم دستاویزهای دادند که از آنها تاکنون علیه نیروهای مترقی و انقلابی استفاده می کنند.

در عرصه اقتصادی علی الرغم کار عظیم انکشاف زیر بنایی، جوامع پسا انقلابی نتوانستند همه نیازهای مردم را برآورده سازند و در نهایت در برابر انکشاف جهان سرمایه داری تاب نیاوردند و فروپاشیدند.

با فروپاشی شوروی و کشورهای همگون آن تیوری راه رشد غیر سرمایه داری دیگر به تاریخ سپرده شد و مرحله یکه تازی سرمایه داری و امپریالیزم آغاز گردید. جهانی شدن سرمایه داری با سرعت سرسام آوری راه خود را می پیماید. آشکار است که افغانستان دهکده دور افتاده یی است در مسیر تسخیر جهان توسط سرمایه داری. احزاب مردمی، از آن جمله حزب ما، باید اهداف و شیوه های مبارزه خود را در چوکات همین تحلیل بنیادی مطرح نمایند.

حزب ما در بستر تاریخ مبارزات حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دیگر سازمانها و نهاد های مترقی گذشته کشور شکل می گیرد. تجارب حاصله از این تاریخ ما را یاری می رسانند تا استراتیژی و تاکتیکهای حزب را با در نظر داشت وضع کنونی جهان و افغانستان تدوین نماییم و پراتیک حزبی خود را با این وضع عیار بسازیم.

فصل دوم: حزب دموکراتیک خلق افغانستان و حاکمیت دموکراتیک

ح. د. خ. ا. به حیث شاخه یی از جنبش جهانی کارگری، در وجود یک سازمان واحد چند ملیتی (انتر- اتنیک)، از زحمتکشان و روشنفکران آگاه و باورمند به جهانبینی علمی پا به عرصه وجود گذاشت. ح. د. خ. ا. با شهامت کم نظیر در تاریخ کشور راه پیکار انقلابی را در پیش گرفت، عقبمانی وحشتناک، بیعدالتی طاقت فرسا و فقر جانکاه جامعه را نشان داد، مناسبات فرتوت خانسالاری و بهره کشی بیرحمانه از دهقانان و دیگر زحمتکشان را افشا کرد، نظام استبدادی شاهی را به حیث حامی فرادستان مورد نکوهش قرار داد، شیوه های جدید مبارزه اندیشه یی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را برای وارهدن از زیر گرانبار ایدیالوژی فرتوت قرون وسطایی و اخلاقیات منحط مربوط به آن، ترویج کرد؛ در جهت استقرار دموکراسی و آزادی بیان پیوسته تلاش کرد؛ از تثبیت جایگاه شایسته زن در تمام ابعاد زنده گی جامعه افغانی دفاع کرد؛ برابری حقوق خلقها و ملیتها را هم در مقیاس ملی و هم در سطح بین المللی به حیث یک اصل عدول ناپذیر پیش کشید تا به هرگونه ستم و اجحاف ملی پایان بخشیده شود؛ انترناسیونالیزم زحمتکشان را در برابر سرشت تجاوزگرانه امپریالیزم و سرمایه جهانی قرار داد و پیوسته از صلح در برابر سیاست جنگ افروزانة ارتجاع جهانی دفاع کرد.

ح. د. خ. ا. با برنامه دگرگونساز و با پراتیک انقلابی خود از همان آغاز در محراق دشمنی نیرو های سیاه ارتجاع داخلی، منطقه یی و جهانی قرار گرفت.

در جریان واکنش به جدی ترین حمله ارتجاع حاکم، حزب به احراز قدرت سیاسی نایل گردید.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان با احراز قدرت سیاسی در دولت مدغم گردید.

در هفتم ثور ۱۳۵۷ خورشیدی با آمیزش ح. د. خ. ا. با دولت، روند زدایش استقلال حزب به حیث یک سازمان مستقل سیاسی آغاز گردید و ساختار جدیدی در عرصه سیاسی کشور به نام حزب - دولت دموکراتیک افغانستان عرض وجود کرد.

ساختار جدید سیاسی - اداری یعنی حزب - دولت فاقد تکیه گاه بالفعل طبقاتی و فاقد پایگاه مستقیم اجتماعی - اقتصادی بود. در بیرون از این ساختار، چهار عرصه دیگر (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و ایدیالوژیک) یا تحت تسلط کامل ارتجاع بودند یا دست کم به سود آن عملکرد داشتند. این چهار عرصه، سیادت ایدیالوژیک - معنوی (هژمونی) سنتی ارتجاع را

ضمانت میکردند. بروز تضاد بین قدرت مرکزی (در وجود حزب - دولت دموکراتیک) و هژمونی سنتی ارتجاع در اطراف، تعیین کننده سیر رویداد های بعدی در جامعه افغانی گردید . رهبری ح. د. خ. ا. با احراز حاکمیت، استراتژی "جبهه متحد ملی" را با سهل انگاری عاقبت نیندیشانه یی کنار گذاشت، استراتژیی که در هنگام دهه اول حضور حزب در جامعه پیش کشیده شده بود و دیگر نیرو های مرفقی را به خود جلب کرده بود. حزب در آن هنگام میخواست از طریق این جبهه نظام دیگری را به جای نظام شاهی بنشاند و تحولات "ملی - دموکراتیک" را قانونمندانه (یعنی با اشتراک دادن تمام نیرو های ملی و مرفقی کشور بر محور حزب) آغاز نماید. ارتجاع داخلی به یاری ارتجاع منطقه و امپریالیزم تلاش ورزید تا با تکیه بر هژمونی سنتی خود، در برابر قدرت مرکزی و سیاستهای آن به مقاومت پرداخته، آهسته آهسته ساختار های سیاسی - نظامی خود را جهت رویارویی با قدرت مرکزی برپا دارد. ارتجاع سازمان یافته به کمک خارج، توانست جلو تحقق کامل برنامه های حزب - دولت دموکراتیک را بگیرد و در برابر آن یک « ضد قدرت» را به وجود آورد.

تلاش حزب - دولت شوروی در جهت استقرار مناسبات جدید جهانی و برونرفت از جنگ سرد ناگزیر حاکمیت افغانی را مورد سوال قرار می داد. اتحاد شوروی با ابراز آماده گی به پایان بخشیدن به حضور نظامیش در افغانستان سیاست رفع تناقض در افغانستان را مطرح کرد، ولی امپریالیزم که عقب نشینی اردوگاه سوسیالیزم دولتی را دقیق دریافته بود هیچ گونه عقب نشینی را نپذیرفت.

عقب نشینی شوروی در افغانستان یا اگر بهتر گفته شود «رفع یک شبه پیشروی ناسنجیده»، حزب - دولت دموکراتیک افغانستان را در برابر مسایل جدیدی قرار داد. شوروی همان گونه که سیاست تشنج زدایی، پایان جنگ سرد و تفاهم شرق و غرب را در مقیاس جهانی مطرح کرد، در افغانستان نیز خواهان شرایطی شد که ضامن ثبات سرحدات جنوبیش گردند.

جنگ که با وارد شدن سلاحهای مدهشتر بیشتر از پیش ویرانگر میگردید، زنده گی جامعه را کاملاً فلج ساخته بود و مانع تحقق سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حزب - دولت به سود زحمتکشان میگردید. در درون حاکمیت نیز نشانه های جدی برای پایان بخشیدن به جنگ

به ملاحظه میرسید. از نگاه سیاسی - نظامی، ثبات تناسب قوا بین حاکمیت و اپوزیسیون و عدم برتری یکی بر دیگری، راه حل نظامی را نامقدور می ساخت.

مذاکرات بین مقامهای شوروی و افغانی در رابطه با برگشت قوای شوروی و اتخاذ سیاست جدید "مصالحه با اپوزیسیون مسلح" به سوی آن نتایجی که رهبری شوروی انتظار داشت سیر نکرد. ببرک کارمل که در رأس حزب - دولت قرار داشت با تکیه بر اپوزیسیون درون - حزبی شوروی طرح گارباچف را نپذیرفت ولی پذیرفت تا تیزس های جدیدی را که شوروی ها مطرح کرده بودند (بی آنکه خود به پیروزی و تحقق آنها باور داشته باشد) اعلام بدارد.

پس سیاست مصالحه ملی به حیث یک ضرورت عینی، در چوکات مناسبات جدید جهانی بین شوروی و غرب مطرح گردید. از تزههای دهگانه تا تعویض رهبری، همه در خط همین سیاست جدید صورت پذیرفت .

دستیابی به یک توافق ملی برای برونرفت از جنگ و ایجاد یک حکومت ائتلافی شعار های جالبی بودند که با ساختار تضاد بین حزب - دولت دموکراتیک و ضد انقلاب سازمان یافته نمی خواندند. در آن هنگام چنین تصور میشد که ح. د. خ. ا از حاکمیت سیاسی کنار میرود و مرحله عبوری برای ایجاد یک حکومت ائتلافی چی از طریق نماینده گی مستقیم دو طرف، چی از طریق انتخابات عمومی، به وجود می آید. تمام این سیاست بر بنیاد یک پندار استوار گردیده بود که گویا ح. د. خ. ا یک ساختار سیاسی جداگانه از دولت افغانستان است و می تواند از آن خارج شود! مصالحه ملی بر بنیاد پیش - فرض جدایی حزب از دولت مطرح گردیده بود که در نتیجه آن حزب به حیث یک سازمان سیاسی در رقابت سیاسی با سازمانهای مجاهدین، برای کسب قدرت سیاسی مبارزه مسالمت آمیز میکرد. ولی چنین سازمان مستقلی دیگر وجود نداشت! زمانی که هفتاد در صد اعضای حزب در قوای مسلح کشور تنظیم بودند و بیش از بیست در صد آنها در ارگانهای دولتی، چگونه میشد حزب را سوای دولت مطرح کرد؟ طرف درگیر به ساده گی دریافته بود که طرح مصالحه ملی فاقد بنیاد عملی است.

کنگره مؤسس حزب وطن در واقعیت امر تلاشی بود تا معضله جدا شدن حزب از دولت را حل کند. کار گزاران آن کنگره فاصله گرفتن از اصول بنیادی ح. د. خ. ا را برای ایجاد یک حزب

جدید جدا شده از دولت، یگانه راه ایجاد یک سازمان سیاسی مستقل پنداشته و ظهور «حزب وطن» را اعلام داشتند.

اسناد اساسگذاری «حزب وطن» تقریباً چهار سال بعد از اعلام مشی مصالحه ملی به تصویب رسیدند. اسناد نامبرده صرف به حیث اسناد باقی ماندند .

اعلام رسمی انحلال ح. د. خ. ا و ریشه نگرفتن حزب جدید وطن به جای آن (البته سوای ظواهر و فورمالیزم تخنیکي دفتر داری حزب و اشتغال ماموران حزبی!) سیاست مصالحه ملی را که با حسن نیت و به حیث یک بدیل جدی برای استقرار صلح، ثبات اجتماعی و برون رفت از وضع اسفبار اقتصادی کشور مطرح گردیده بود، فاقد چشم انداز نیروی رهبری کننده سیاسی ساخت. البته تلاشهای آگاهانه ویرانگر شماری از رهبران و برخی حلقات حزبی - دولتی، تسلط فضای بی اعتمادی، تسلیمی برخی رهبران و نظامیان به احزاب جهادی، حزب - دولت دموکراتیک را از درون چنان ضعیف کردند که یگانه پیامد عملکرد تناسب قواء، فروپاشی آن بود.

پس سیاست مصالحه ملی در صورتی امکان تحقق می یافت که یک نیروی رزمنده سیاسی، سوای دولت، شکل می گرفت و پیش رفته ترین بخشهای جامعه را در اطراف خود متشکل و متحد می ساخت و از طریق چنین انقطابی مصالحه را بر نیروهای جنگ تحمیل میکرد. تشکل چنین نیرویی باید براساس اصول، موازین و اندیشه هایی صورت می پذیرفت که به مفهوم «مصالحه» ضرورت می افتاد ورنه ایجاد یک سازمان سیاسی از قماش سازمانهای آن سوی انقطاب (سازمانهای جهادی وابسته به ایران، پاکستان، ارتجاع عربی و امریکا)، خود فی نفسه، ضرورت مصالحه را رفع میکرد.

بخش چهارم: وظایف جنبش دموکراتیک افغانی

رفقای گرامی،

با در نظرداشت تحلیلی که از وضعیت جهان، جامعه افغانی و تاریخ جنبش های رهایی بخش دوران معاصر ارایه گردید، وظایف عمومی و استراتژیک جنبش مترقی و دادخواه در وضعیت کنونی جامعه افغانی به طور همه جانبه در مرامنامه حزب ما انعکاس داده شده اند. این وظایف نمایانگر ماهیت حزب ما در مقام یک سازمان دگرگون ساز، پیشرو و مردمی است. تحقق وظایف نامبرده زمینه را برای یک زنده گی آبرومندانه انسانی برای توده های مردم ما فراهم

میسازد. حزب ما رسالت دارد تا برای تحقق این مرامنامه تلاش خود را برای ایجاد یک سازمان بزرگ سراسری، متشکل از پیگیرترین نیروها و عناصر دموکرات و مترقی ادامه دهد. در گام نخست باید با نیروهایی که از نگاه جهانی‌بینی و موضع‌گیری سیاسی با ما همسانی یا همسویی دارند به وحدت رسید و سپس بر محور این هسته نیرومند و مصمم و یکپارچه دیگر سازمانها و حلقات مترقی را متشکل ساخت.

یقین کامل وجود دارد که رفقای که امروز برای ایجاد حزب گرد هم آمده‌اند توانایی تحقق وظایف مطروحه را دارند.

رفقای عزیز،

طرح اساسنامه‌ی ما را که در اختیار دارید بر بنیاد اصول واقعاً دموکراتیک زنده‌گی درون سازمانی تدوین شده است. روحیه دموکراسی واقعی و مرکزیت مؤثر در سراسر مواد آن حضور دارد. سازمانی که خود دموکراتیک نباشد هرگز نخواهد توانست دموکراسی را در جامعه نهادی سازد و از آن در برابر اختناق و دیکتاتوری حمایت نماید.

در اساسنامه مطروحه ما اصل شایسته‌گی و کارایی برای گزینش اعضا به مقامات حزبی و احیاناً برای احراز مسوولیت‌های دولتی و اجتماعی در مرکز تصمیم‌گیری قرار دارد.

کاربست کامل اصول مندرج در اساسنامه ضامن یکپارچه‌گی حزبی و مؤثریت آن برای تحقق اهداف مرامی و سیاست‌های حزب است. به شورای مرکزی که انتخاب خواهید کرد وظیفه سپرده شده است تا این اساسنامه را مو به مو در پراتیک حزب تطبیق کند.

رفقای عزیز،

شما که از کرانه‌های سرحدی، دره‌های کنر، قریه‌های هرات و تخار و کوچه‌های فقر زده کابل گرفته تا لندن و بن و نیویارک در این کنگره گرد هم آمده‌اید و رهایی انسان را از چنبره ظلم و استثمار - این آرمان بزرگ بشریت پیش‌تاز - در محراق حرکت تان قرار داده‌اید، یقین داشته باشید که پیروزی نهایی از آن شماست چون حقیقت با شماست. با وحدت و یکپارچه‌گی ما مردم با ما خواهد بود و ما تاریخ جدیدی را برای میهن خود رقم خواهیم زد.

- به پیش به سوی افق‌های روشن آزادی انسان!

- به پیش به سوی خوشبختی مردم رنجکشیده افغانستان!

- پیروز باد داعیه بر حق نیرو های انقلابی افغانستان!